

پس سعی صبار بوده و سعی جبار و صبر
حقیقی شکستگی نفوس خود را درست نموده
مراهم حقیقت بر جراحات نفوس خود گذاشته
و تریاق احدیت بر قلب انفس افشاند
سبیل اعظم و طریق اوسع انجم اگر سالک
عامل کمروند حق حقیقی در ابتعا و از وجهه مجبور
بست

و ضرا در روحانی در عبود از بساط حی مرهون
اندکی بشیاء و کلام حق اصفا نمایند و قول حق
و گفتار صدق را بر گوش جان سپارند زیرا که
خداوند بفضل ابدی حسیل خود را آفرید و بخود لا
یتناهی خود همگی را روزی عطا فرمود و بجد و استقامت

خود ما خلق و بخلق را اداعی بسوی خود گشت پس چنان
دعین را استی عمل نموده و در افلاک درستی
منغمس کردند و ثانی صدق و اخلاص از آن محل قدس
و مقعد انس اخذ نموده در ازل ازل بذا و شکر
و بمدح او ذاکر باشند زیرا که خداوند عز و کبر
بجلی شاست رحمت خود را در بیغ نخواهد فرمود و
فضل وجود لایزالی خود را ممنوع نخواهد داشت پس
بجود او مرزوق و بفضل او مرفوع گردیده عظام فایه
سبب احتیاج نکرد و امتعه فنا باعث
ابتعا و از محضر قرب نیاست زیرا که در این ذل ظلم
و باطن است و ضرر و آلام اول و آخر القوا ایچیم

بر سزیدند او ند خالق خود را تا آنکه شمارا بفضل نجات بخشند و
 بخود ازاد فرماید بطایفه حقیقت در ایمان بحق و آیات
 او است پس بمنظای هر طهارت گردیده ظاهر و باطن
 خویش اظا هر نمایند چه آب ظاهر که تجلی مراد است
 ظاهره شمای هر سیکرد و در روح باطنه با ایمان بحق
 مظاهرا نور او و ایقان بلعای او در روز ظهور نور
 او پاکیزه میگرد و دهنزه از هر عیب و مفسد از هر سنگ
 می شود پس باین آب نهند کافی خود را ظاهر و مظهر نمود
 لم یزل در علو ملکوت انزل و لا یزال در سمو جبروت
 قدم در طعم طام دریای حقیقت منمنگشته نفس خود
 و ارواح خود و افشده و اجساد خود و مایه تعلق بخود

مطہر کروانند چہ ظہارت حقیقی ذرا این است و
حون این غیر از ظہارت است پس باین حقیقی
و دوقیۃ الہی ناظر گشتہ خود و ما بتعلق بوجود خود را در این

مقام احدیت و ططام واحدیت داخل نمایند
ظ ظاہر و باطن خداوندی است کہ کلشے را بر

ہستی آورده و بانہا بنفس انہا تجلی فرمودہ و ایست
قدرت خود را در ایشان ودیعت گذارده

تا آنکہ ہمگی بان آیہ عظمت بسوی ملا اعلی صاعدا کردی
و ظہورات مالا نہایات اورا شاہد گردند پروردگار

ظاہر و باطنی کہ چیزی اورا عاجز نگرداند و براو چیزی
نباشد و نزد او پنهان و آشکارا یکسان است
۶۵۴

سعی عظیم نموده و جهد بلیغ در محضر کریم ظاهر ساخته که
 منبع ظهور در روز وعده مستظهر گشته و عالم گردیده و اصل
 محضر حق شده اما الهی را کجایی از منبع ظهور او آخذ
 نمایند و تلاوت آیات ربانی نموده افشده حقیقت خود را
 تیر شحات الطاف الهی زنده گردانند و بان آب حقیقی
 سیراب گشته از عطش این خانه فنا آزاد گردند
 کذلک یوسیف لم یهد و یعظم به بمثل این چند میفرماید خدا او
 شما همگی را و مو عظمی نماید بان تا آنکه منبع عدل رسید
 در ظاهر و باطن خود آیات فضل را مشاهده نموده و
 در حین ظهور عظیم نفس او گردیده کفار حق را اصغاف
 و آیات الهی را تلاوت نموده و بان در ملا اعلی و ادنی

مستخر کردند این است حق وصیت و موعظه اگر
 عمل نموده سالک در این بجه و سایر در این
 نظام الکر بر دیده آیات الهی و نفحات قدس مانی
 مستظهر آیند ع علم الهی و نفحات قدس مانی
 فرا گرفته مانی السوات و مانی الارض را و چیزی از او
 پنهان نبوده و از علم او چیزی مخفی نگشته محیط بوده
 ما سوای خود و مقدس گردانیده علم حقیقی خود را
 آن نفس تجلیات اوست از آنکه او را مخلوق شایسته
 مقرب نماید یا آنکه آن علم را در عرصه کون بمظاهر
 اسکان جلوه فرماید بلکه آن نفس ذات است و
 در آنجا ذکر مخلوق نباشد و اسماء ابداع و اختراع

محل مذکور مذکور و دلیل علم اشیا کہ منسوب بدانست
 حلق است و محیط بودن بر آنها پس آن در
 محل خود است و با جمیع اشیا مقرر است آن
 علم نفس حقیقت ابداع و اختراع است و ذات
 ازل مقدس از آن است و کینونیت ابد متزہ ان
 ذکر آن پس علم حقیقت اورا در محل خود است
 و علم اشیا در اورا امکان اشیا تصور نموده علم
 ذاتی اورا خارج از آن نموده چه آن در آن محل ذکر
 و مذکور است سبحان لہد من ان یعرف علم و ان
 سواہ اولیقرن بذلک احد من خلقہ و قد سألہ
 عن ذلک تقدیرا علیہا بلکہ علم حقیقت در محل

خود ذکر و ما بعد مذکور است و علم اشیا در امکان
اشیا و مواقع ابداع و انشاء و ما عرف علم همه
سواد و ما بلغ الی وجدانه دونه سبحانه المملکت و
بیده الامر و کل من زعم بانہ یعرف نفس علمه او ذات
غیبه لقد انکر وحدانیتہ و اعرض عن ابواب قدرته
انقوا السد ولا تجعلوا علم الله موبیها پس برپایند
خداوند پروردگار خود را مویسوم قرار میدهند و در اینجا
تخیلات فانیه خود را مذکور سازند چه علم خداوند
محیط براسواست و قدرت او غالب بر همه چیز و لا
یعلم ذلک الا هو و لا یقرن بعلمه من احد لیرف ما
فی نفس سواد و لا یخبط به دونه لیبی ذلک غیره سبحان الله

۷ و علم خدا را

عن ذلك وتعالى علوا كبيرا غ غ غمام رحمت
 خداوندی در علو ملکوت سموات در هوای عز
 و تجلیات در تراکم است و غنیم عزت ربانی در
 سموات ظهور در عرصه طور نور متبسط رحمت
 الهی از ایمان و شمع نازل و فضل وجود لایتنا
 اوار اطراف و جوانب چون اغیاث رحمت با
 باطل و ابر تجلیات لاینهایات او در فوق هوای
 افنده وارواح بیمیه قرب مهطل قدری از عوالم
 خود طیزان نموده در ملکوت قدس و سیران کشته
 جلوه های عز و مجد او را بشناهد گردیده و بانوار قدس
 الهی مانوس آمده لم یزل ولا یرال بانوار جلال و کمال

او محمود آیند این است طریق فضل و غیب مجد و صراط
عدل اندکی بشیار و آنی بید از نوم غفلت بید
گشته آنا کلهی را بنغمات الطافات تلاوت فرمایند
و بانچه از خزانه غیب الهی مقدور شده شاکر
گشته و حامد گردند فیض ربانی در حیرت
و فیوضات قدس سبحانی در ملکوت عزور
سیلان آب خمت او در ملکوت افنده و ارح
نازل است و میاه لطف و عزت او در مناخر
انفس و اجساد باطل آنی در بیدای حقیقت سر
نموده و در بر احدیت تکیه گشته عجائب با خلق در آن
مشاهده نموده و بمظاہر الهی مستانس گردیده

و حیات عاریت جسمانی را که در سبیل روحانی ضرر
نموده از عوارضات انفس منجلیت و حیدرانی معرض
باشند زیرا که حسد او نذر نفوس مؤمنین بخود
عوالم بالا نهایت تجلی نموده و بر قلوب حقیقت آنها آب
رحمت جاری ساخت و بر افئده ایشان تا
قدیس خود را ظاهراً فرمود و اجساد حقیقت آنها را
بیمه قرب و امواه مجد و عنبر مظهر کرد انید پس
اندکی هشیار و هشیوار گردیده از غفلت خویش
رهیده این ایام زوال را استبازان و مخلصان
گمراه نگرند و از طریق هدایت و راستی منحرف
نند چه این روز کار فنا و عین زوال و مستی در گذار است

و درستی ضلال وستی برقرار ای جوستان محبوب
نخود آمده دای مجبان ملک مرهوب بشیواری
حسته و بتاع فانیه و امتعه دانیه خود را در محرم ابدی
معذب نباشته و در تار سخط بسرد مجبوس نکند
در رحمت الهی داخل شده و فضل وجود او سزا
گزیده و لطف و مجد او را در عوالم ظواهر و باطن خویش
ظاہر نموده تا آنکه بان در ملا اعلی عروج نموده و اصل معبر
عز وجود الهی گردند ق قدوس لایزال که لم یزل
فترت او بر کشتی جاری است و شیت او
بر ما خلق نافع و پاری قیوم لایزال که لم یزل
عزت خود را بر کشتی نازل فرموده و جذبات قدوس

قدرت لایزال خود را بر ماضق و مخلق آشکارا
گردانید و نجات مجدد رحمت خود را لم یزل و لایزال
در ممالک عز و جلال نازل و هویدا نموده ای خسلق
غافل تا چند در استقام نفسانی خود غافل جوانی
بود و تاکی در سالک شهوت و هوی جاهل
خواهی ماند و الی منی ایام فنای خود را در اشتغال
بالآفاتیه خواهی تمام نمود اندکی بهوش آیی و کفایت
بیدار شو زیرا که خداوند بنفس قیومیت خود بر ماخلق
و مخلق تجلی فرمود و بمقصود سیت خود جذب افقده
ماکان او یکون فرمود ساعتی بهوش آئید و آئی از
صعق غفلت بیرون روید تا چند در غشوات ظلمانی

ساکن و صامت خواهید بود و ناکی در اکتات
جسمانست که ثابت اتقوا الله و اتقوا
عن قیود فعلیاتکم پس برپسیند خداوند پروردگار
خود را و از نیام غفلت بیرون بروید و از نسبت
حیرت یقظان شوید و در ایام فانی خود بسوی خدا
پروردگار خود توجه نموده او را وحده و حده عابد
گردید که کاف کن از مرکز امر در تجلی است
و در حول نون ظهور طائف و در اطراف کعبه مقصود
حائتم و یاتف ان کن بدر آئید و از کان بیرون جهید
بر حول حول یکون اعکاف نمائید مقصود حقیقی در
علو ظهور خود ظاهر است و محبوب الایزالی در سوسو علو نو

طور خود چنان و با پرتا چند در احتیاج بسبرید
 و تا چند در احتیاج بسبرید و تا چند غافل خواهید
 کشت و صامت خواهید کردید لحظه بخود آید و
 هشیار کردید و در آثار الهی کما یجب و منبغی تعقل نمود
 بطائف شما جنت یزوانی کنید و حدائق سبحانی خند
 نمایند و فواکه قدسانی ربانید تا چند ستا
 خواهید و تا کی در آتش حرمان سوزان سبیل الهی
 لایع است و طریق ربانی لایح و ساطع نور الهی
 در انضمام است و نائزه سبحانی در اضطرار اهل
 فساد صغیر و حیرتند و در خطا و حسرت و اهل بقا در
 ملکوت رفعتند و در صفا و بخت ساعتی بهوش

آئید و آنی خموشش کردید تا چند ستانید و تا کی سوزان
آقوالله بحکم لهد و ما لهد بغافل عما کنتم تعلمون پس
برپزید خداوند پروردگار خود را تا آنکه پناه دهد شما را
و یفزاید بر شما هدایت و راستبازی از نزد خود
و نیست خدا آفرید کار شما غفلت نمایند از آنچه
شما عمل می نائید چه او محیط بر شماست و مقدر
برما خلق است و ما یلقیکم مثل کلام و ما یدرکم مثل خیر
آن لوای حقیقت در جلال جلال مرتفع و لغای
دات احدیت لا جل مع خلق متمتع ای محبان و خود
و معرضان از فقود در تحت لوای هویت آئید و در
ذیل بریق عدل اجتماع کمال آورده جزا و ذاکر نباشید

زیرا که خداوند پروردگار شما علم راستی بر او است
 و برق را سبب بازی بلند نمود و لوای حقیقی بر تفع
 ساخت و طلعت قدم برادر عرصه کون
 ظاهر نمود و وجه ازل را در امکان با هر کردانید تا چه
 یقظانید و تا کی در نیام حیرت واقفان از یقظه راستی
 بدر آید و از نوم مستی بیرون روید زیرا که ایام عمر
 قمار از وصال در گیرد و این فایده از سالار خود با
 ماند و باران حقیقی مقطوع کرد و بار الهی قطره رحمت
 نبارد و این چمن عمر از بی ثباتی خود خشک رود شود
 و زهره آن از زهر خویش باز ماند و جلوه آن بدل
 بظلمت شود شکریان غم معاصر کردند و سپهیان هم

معاشر شوند و عسکران الم هجوم آرند و معاشران
ستم ریاخ شقاق و نفاق نهند تا چند در خود
بینی غرقه خواهید گشت و تاکی در خود خواهی و خود
جوی غوطه در خواهید بود آیا پیشینان چه شدند
و سابقان بجا رفتند آیا در شما دیده بصیرت
و چشم حقیقی نه اندکی بهوش آید و ساعتی
خمش کردید و محظه کوشش دارید زیرا که عنقریب
رشته اجل گسسته کرد و این جلال مل گسسته
شود و آمال در اندر تراب فنا زوال یابد و بهری
درو کرد راجع شده در ثقب فنای خود نوم ابد
نماید تا چند حیرانید و تاکی سرگردان و در این بید

غربت نالان و در این صحرای کربت کریان ایامی
 شما نقطه حقیقت بجل خود راجع نشد و مرایای
 در علو اعراشش خود ساکن نگشتند و بدین
 بر او در عکوسات ظهور او بسوی او باز گشت
 نمودند و سالکان طریق حاصل حق با او کار ابدی
 خود راجع نکر دیدند بلی و اندی خلقی کل شیئی راجع
 و انصرم ما خلق الی مولاه و غابت الشمس غلو
 ظهورها و اظلم القمر و الکو کب الفلن و من در حیرت
 خویش با فم شدم و در حیرت نفس ساکن
 کردیم و در کربت غم با کشتیم و در غربت
 ساکناندم آنی از حیرت بدر آئید و دین نیا

نفرخته این متاع فانی سبب اعراض از حق نگردد
و جاه و ثروت مزید برستی و غفلت نشود زیرا که شیطان
در خود بینی از حق دور شد و از لقای حقیقت محجوب
ماند و چون در ظلمت خویش نگرید از فوز اگر محتجب
و از اول لا اول تا امروز خود را در زیران سخط و غضب
الهی سوزانید و چون خود بینی نمود عاقبت او چنین
و در احتجاب ها لگت و معدوم گردیدم مرغان
حقیقت در رضوان رضای احدیت ساکن شدند
و در آن محل آشیان حقیقت نمودند و در نهایی
لا بهوت ربانی طیران نموده سیر حقیقی بجای آورند
وستان جام حقیقت مرست از شرار و جدت

شدند و هشیواری از صهبای الهی اخذ نمودهستی
ما حقیقی است و بهوشیاری ما کذلک مستی این خنثی
فنا و اسن گیرمان شود و ضلالت این دهر زوال ضل
بر ما دست نیابد چه تکلان ما در هر امر پروردگارت
تعالی

در هر امر با او است پس بر او اتکال برده اعتصام نموده تا آنکه آسایش
از این دار فنا گرفته باشند چه در اعتصام بدون
اجبال پروردگار باعث برهلاکت است و مزید
شقوقت لبدی پس در این شقوقت داخل نشد
خود را نیستند و بهستی الهی پیوسته گشت
از این مستی و ما تعلق علیه ربیده باشند بر استی
میکویم و بدرستی پند می دهیم زیرا که خداوند نفس خود را

بر انگیزانید و بر او تجلی نمود و بپاسوی تنفس او تجلی فرمود و افتاب
حقیقت خود را از قفس خسار آن طلعت قدم خست
داشت و شمع احدیت خود را تابان گردانید و کن
مرآت حقیقت خود را آنگاه آن محبوب برپا داشت
از قفس تجلی با و صورتی پدید آوردم اکنون در مرآت
حقیقت تکران گشته و در زجاج احدیت ظاهر
و بینا بوده رخسار محبوب را در مرایای ظهور
او بینند و شراب محبت او را در جام نور او نوشند
و خود را از مستی این خانه نیستی رسانده بدار
هستی پیوندند زیرا که خداوند پروردگار لایزال
در انزال تجلی نمود و مرایای حقایق ممکنات را

قابل تجلیات خود گردانید اکنون عکسی از جمال او
 برداشته خود را امرات حقیقت نمایند و صحبا
 الهی گردانند و در آن مرات رخسار محبوب ^{مکشند}
 و در آن صهباشراب ظهور در کاس قلوب ^{کشند}
 ای شیواران بگوشش آمده وای بهشان
 شده و پس از رستی از خمر غفلت بیرون رفته
 و از نوم حیرت برخاسته و از نیام حسرت ^{تغظان}
 شده این آیام فانی را در مایه شود در مایه ^ف
 نمایند و در مایه یعنی ولایشفی و لایسمن خرج نمایند
 زیرا که حسد راوند باری تعالی تجلی نمود و آیه خود را
 در کشتی بود بعت گذارد پس بان آیه عبادت او

نموده و در آن مرآت حقیقت در لیل و نهار او را
نکردن نور قلمش محبوب در اتوار است و ناره
رخسار او در از شهر در زهره ظهور او زهرای
شاید کردند و در نور بطون ظهور او مرآت حقیقت
هویت انکران باشند زیرا که جام حقیقی ربان
در النظام است و ناره سبحا در افنده ما خلق و
یکخلق در اضطرار و اهل نفس در انفاس خود
سالکند و اهل ارواح در انفاح خویش وقف
و سلک انفاس روح القدس در نفحات
محبوب بینند و انفاح طیر الانس در انفاس ^{مقصود}
شاید کردند زیرا که خداوند با نفاس عر خود شما

احیا نمود و با تفلح مجد خویش شمارا برپا داشت و
ایکت با هرات خود را بر شمار حشمان گردانید و
اقخاص عز خود را تا بان نمود اکنون نور الهی در اشراق
و اهل زمان در انصاع از صعق خویش بر خاسته
و از یقظه غفلت برآمده تا چند در مرایای رخسار خود
خویش انگزید و تا کی خود یعنی نموده از حق دوری جوئید
نه انصرام چمکی بسوی تراب است و ارجاع شما و
باب پس در ابواب حقیقی داخل شده قول حطه
جاری نموده العفو کویان در وصیده الهی نشینند و
و شاید حقیقی تکیه نمایند زیرا که خداوند باب خود را
مفتوح نمود و بر شما اذن دخول فرمود پس در آن داخل

شده لم یزل ولا یزال و اقد با شدند زیرا که خود
شما در آن است و فقود شما در اعراض از آن
پس در آن داخل شده خود را از فقود بر باند

بجود او موجود کردند و وادی الهی در جریان است
عظمت

و او ویه حقیقی لم یزل ولا یزال در سیلان تا چند
زمان با شید و تا کی ظمان جهان اسب سبیل
جاری است و میا هت نیم نبیل ساری و کما

حقیقی در انجبار و سادج روحانی در اجتماع
از جوهر حقیقی مست گردیده بجوهر الباب او

هست کشته عیث خود را نیست مدارید و ملا
۴۷۶ شئی ابقای خود را فنا سازید چه ارجاع شما

بسوی خداست و مصیبت شما ایست در هر حال
 اورا اذا گزشته و حامد بوده و لم یزل اورا برستید
 این است حق مواعظ و پند اگر گوش بنهش
 داده اعراض از کفایت حق ننمایید چون ^{بمثل} عبدی
 شما هستم و بنده چون شما لیکن روح خدا مرا برآید
 و دست خدا مرا برپا داشت و نسبت ^{حقیقی} آ
 مرا احیا نمود و نفی قدس در من جلوه کرد اکنون
 شمارا بسوی او خواندم و بسوی او دعوت نمودم
 ای حسیق فنا در لجه بقا آید و ای مخلوق عدم و
 زوال در لجه قدم و جلال داخل شوید زیرا که بیا
 آب زنده و باین سبب بر سر شار خواهید بود تا ^{چند}

در غفلتید و تاکی در حیرت و سکر ت اندکی
بهوش آئید و ساعتی پیشواری گزینید آیا
از برای چه خلق شدید و مقصود از خلقت

شما چه بود جز آنکه خدای خود را عارف شده

پرستش نمائید و او را پرستیده ذاکر گردید

حق هوای قدس انزل در حیرت و نسبت و یاد

حقیقت در عرشه رضوان و مهدی الهی

در تیه حیرت حیران ای ساکنان ارض نفس

افاق بهوش آئید و از صعق رهیده خود را

نیستند آرید زیرا که چند اوند نفس خود را

بر انگیزانید و آفتاب حقیقت را از مغرب قبل

خویش طالع داشت و شمس ربوبیت را از
 مشرق عزنا بان و طالع گردانید نور او را
 دیده و باشعادت او رخشان گشته و بصر ج
 پدایت او مرتدی شده لمعان گردیده و
 خویش جز تجلیات او شاید نگرید و مصباح
 الهی در ظلمات جسمانی سائر گشته و نور
 سبحانی را انکران باشید زیرا که خداوند
 پروردگار شما جعل لکم نورا تمشون به فی الظلمات
 الی النور و یهدیکم الی صراطا مستقیم این است
 صراط حقیقت و نور اجدیت و رضوان بهوت
 و جنان ربوبیت و شمس حقیقت و انساب

پس باقی از ممتدی شده اورا چون خلق نفوس
خود هر دم بظاہری جلوه نمایند و بر او افترا بسته
دائر برای او مانند از نفوس خود قرار نداده اورا
ذاکر باشید من اجل ان البصیرت علی سبحا و انہ خلق المخلق
سبحانه و تعالی عما یدکرون نیز اگر که خداوند
بادی و مہدی شماست و ہو یکدیگر فی ظلمات
البر و البحر و من چکرہ از طمطم او بوده و قطرہ از
مقام قدس او خواہم بود و ما خلق بمثل من فقیر جز
شمس ظهور او شاہد نبوده و جز نقطہ اولی ذاکر خواہم
بود زیرا کہ باد و خلق موجود در عرصہ شود و مشہود
اندکی بکوشش مدہ ساعتی یقظان باشید

این ایام فنادر گذار است و این انفس و افاق در
 انقطاع از مستی و هر ضال رسیده و دوستی ^{حقیقت}
 داخل شده و در رضوان ربانیت ^{سنگ} گزشته
 لم یزل و لایزال اورا ذاکر بوده و بذکر او مشغول باید
 لا الهوت احدیت رحمانست و الهوت
 تابان لاهوت شوید و ازنا سوت رسید لکن
 تجلی و النور تطیع می زمین او بسوط است
 و جوهر یقین امر او مهبوط از زمین آید و بسیار
 یقین جوئید و اصطبهار محبوب بینید و مرئوب
 جوئید و اتقوا الله و انتم تعلمون ذلک ما تو علمون
 یا لعلمکم تبصرون *

هو آ ای نفس شامع آیات الهی را در سمع
خویش نموده جذبات حدسین ادر آن مشتاق
کن و تغنیات ربانی را در ملامت انس بسمع جان
واصفانما ب بر خداوند خود تکیه کن و بر او توکل
نموده اعتصام جو زیرا که بازگشت تو بسوی او است
ت تائب بسوی خدا باش از آنچه نمودی
و توبه الی الدننا و انا به کن تا آنکه بعفو و رحمت خود
ترا بخشد و از آماج تو درگذرد ثابت
در امر خدا باش و قدم خود را محکم نه زیرا که این بیدارم
و گرد بست مهاکت چند در این است و در اینجا عجایب است
بر خدا توکل نما تا آنکه در مهاکت آن پلک نگروی چه

جبار باش بر نفس خود و جور و ستم مکن جو دو
 نیکی را پیشه خود مکن و از فضل الهی مأیوس
 باش زیرا که رحمت او آسمان و زمین را
 ملو نموده وجود و لطف او مکی را فرا خواهد گرفت
 حج حکم الهی را بعدل بیان کن و از خلاف عدل
 بگردان زیرا که ظالم در نفس ظلم بنیران غضب و شخط
 الهی که در نفس او است معذب است پس
 اجتناب نموده بسوی خداوند راجع شده بر او
 توکل نما و با او بیظا هر آوست و سلبش از خفت
 خود راستنایش نما و حمد او را بر زبان سر جو
 خود جاری کن و لازمال برضای او مسترضی باش خداوند

یکسانی را عبادت کن که واحد بالذات و صفات
و افعال و عباد و لا شریک له است و
در امر خدا ثابت باش و دوام ذکر خود را در ذکر
الهی و آن و بفضل وجود الهی مستلک ملک دنیا
و آخرت گردیده بر او تکیه کن و ذلت دنیا ^{مطلب}
که ذلت آخرت است یعنی بهوای نفس خود ^{منها}
که ذلت حقیقی در آن است پس بر خداوند خود تو ^{کل}
نموده که عزت باقی و جنت لایزالی است از رزق
مقسوم از برای تو و همه مخلوق نسبت روزی بی
اندازه ^{مطلب} در روز و شب خود را معذب مدار
و بر خداوند خود اعتصام نموده متوسل باش بی

جزا و نیست و در عبادت نما و از او سئوالت
 تر زهی سعادت که برضای او رسی زینهار
 از حق بر مرض با شوم دنیا بیش مطلب خیر
 اخذت را مجمل رسیح حقیقی که ایمان بخداوند است
 مستملک شده آنی از ذکر خدا غافل مشو و این باطل
 فانی را بر حیات جاودانی رجحان مده زیرا که خداوند
 خالق تست و بازگشت تو بسوی او است پس
 سینا قلوب بنا رلم یزلی مشتعل است و بنا بر
 ابدی مستضرم و مشتعل سوپای نفس ادرطو
 ظهور آورده از صعقات امر باز دار و در آن محل
 تجلی عصای مجدد و دست بیضا با و نخبشوده برقع قدس

رخسار او کشیده سر شد ابد کردان ش
شعله آتش بانی در انضام است و لهبات
سجانی در فوران و اضطرام و شمس حقیقت از

افق لن ترانی مستشرق و قمر از لیت از شرط جبال
هویت مستغنی زینهار که نفس غم نیش در ناله
مضطرم نازی و در نور قرب منضم کردان تا
انکه در نار آلهی نور سجا را مستدرک بوده
در ظلمات انفس و آفاق ساگر کشته لم یزل و
لا یزال بآیات جلال قدس خداوندی مانوس
انی ص صبح ازل از افق قدس قدم در
انشقاق هست و فجر ابد از غیب لم یزل در انقطاع

و اشراق انوار الهی را در شمس حمت او مشاهده
نموده از نفحات قدس ممنوع نگردیده مقطوع نمائی
فصل ضراء حقیقی در نفس نفاق است و با ساء
حقیقی در ذات شقاق پس از حق دوری
در ضرایبی خود را بپاک ننموده معدوم نکردی
زیرا که این جسد را ضراء از زمان در گیرد و نفس مقید
در جسد را با ساء جهان فرا گرفته در ناله غصه
سخط محرق گرداند تا طلب حق نمودن از شوق
ایمانست و ظهور است ایقان پس در عرش عرفان
قدم گذارده کتو پس جهان را نوشتند و در سجده
احدیست داخل شده کتالی سپرد و زمان گیرند

و سرشار بدگشته اشجار مرجان چینه‌سند و طهارت
نفس و جید نموده و در نفس احسان ظهور
هل جزاء الا لسان الا لسان بینند
ظلم برحق روانداشته انکار عدل ننموده
ظهور الحقی را در نفس پانی از افق عز لن ترانی نشاند
نمایند و ظهور است لاسرهایات او را در فلوات
و بواطن افق و انفس اشکارا بینند هر
بجلوه مستجابی است و هر مراقبی بماهی علیها تسکلی و
آن شمس انزل در افق خویش طالع و آن افق
خویش طلوع و آن افق قدیم در مغرب خویش
غارب و کل شیئی منجزم الی الله و جوده ع

حلو ظهور در نفس ظلمت ظهور است و عظمت امر
 در کبریا ن هویدا اکنون ساعت احزان است
 و حسن افراق و حیران اریاح حزن بر قلب مؤمنان
 نوزد و آثار ذل ظاهر نکرد زیرا که دنیا را بقائی نیست
 شئون است اورا دوامی نه هر حزنی بسروید
 شود و هر ذلی بعز ندگر الهی ما نو پس آیند غ
 غلبه الهی ظاهر است و قدرت او بر همه چیز جاریست
 و ما من اله الا هو غالب و قاهر خداوند کماست
 غدر و نفاق ننموده بصفای قلب و طهارت نفس
 الهی را تلاوت نمایند چه نظر در آیات خداوند
 نمودن مزید ایقان و ایمان است و بنی بر عرفان

و وجدان پس سعی بلیغ نموده تا آنکه بربیع رفیع او را
در هر زمان بیدربیع مشاهده نمایند و بان عطیه
اکبر متصل گردند

هو المرهوب

ای نفس مجرب تا چند در گرداب جهان غوطه ور خواهی
بود و تاکی از مظاہر حق بجنب خواهی گردید از خواب
غفلت بدر آئی و از نوم حیرت بیدار شو این
ایام فانی را مغتنم شمرد برضای الهی سرشار شوند
مست زمان و بقای اوستان باشن نجر
جهان این ایام فانی در گذارست و اهل زمان بشیرا
فنا سرشارای دوستان دوست بیدار شو

وای مجبان محبوب بشیار کردید تا چند در هوا
خود ساکنید و در این کرداب غم مستک این
کرداب فناست و بجه زوال عالمی را غریق نیا
و حاصلق را بنابر بعد خود حریق در صد فرهای اولیا
عزیم باشند و در اشجار او در جان مجید شاید نگرند
و در افلاک او جمع روحانی ساکن نباشند
جنتان خرد در او آتشکان نگرند و طیور افتد در آن
محل طیران نمایند قدری بپوش آید و خود راست

سازید

ای یقمان ارض فنا در سجه بقا بنگرد و لحظات قرب
قدیس الیزالی را در حین لقما ملاحظه نماید و از تجلیات

مالا نهایه اوس سر ابدی کشته مسی لایزال کرد
چون در ارض فنا آسایش شماست و در نفس
ساکن می باشید و در ظلمات نفس الک

سراج مضیی لازم است و مصباح منیری لایق
قبه از قبست نور ظهور برداشته بحدوات مصطلک
ربانی خود را مضطرم و مصطل نموده و با قطار غزو
رحمت او منغمس و مهطل گردید

(و) موسای ظهور در عرصه ظهور قبه از قبست
ترشحات قمصل نور برداشته بر امکان و اکوان
تجلی نموده ظهور است لایزال الهی را در نفس ظهور
خویش معین گردانید و تجلیات ربانی را در امکان

خود مستظرف نموده و سر برین داشته و ما خلق و مخلوق
در یوم او بقلای الهی فائز شده از شراب و حیرت
نوشیده در بجهت کثرت مسک شیدند و بعد
مبعدين سبب احتجاب منقول عین الیه کش و احتجاب
محققین مزید بر عوالم آنها شد بظهور حق گردیدند و از
جام ربانی نوشیدند و از خمر سبحانی چشیدند و
از لعل قدس میکندند و از باده روحانی جامی

چند کشیرند

هو المعز

تا چند در عدم خویش ساکنند و در فنای خود مستسک

از لقطه غفلت بیدار آید و از نیام حیرت بیرون آید
و از رقوم ضلالت بیدار گردید زندگانی دنیا چون

بقیع است وفانی و لاشی است بیرون از بقا
رفیع از بقیع فنا محرز گردید و از سبب عدم مستعدی
که بسوی حسد او نذر ارجح خواهد شد
بین یدی او حاضر خواهید گشت و شمار او
روز جزایمان بحق و رحمت لایزال نفع خواهد بخشید
قدری بخود آئید و کلام حق را اصفا نمائید و موا^{عظ}
او را کوشش دارید و نصلح او را بکوشش جان
سپارید این ایام فنا و زوال است لیالی عم
واضحلال از فتنای او بر میدرخود و زایل خواهد
و از عدم او بر میدرخد نفوس خویش را مضمحل نکند
بوی القصد تا چند در صفت خواهد بود و تا کی در انصاف

مشک این بیدای فاران است تجلیت
 الهی در لعان و لعاب قدس قمص او در
 سلطان از بیدای فنا پییده بیدای لقوا^{صلی}
 آید و از نیران عدم جیبیده در فاران قدم و صفا
 در ارض لقا خود را سالک و ارید تا چند در عهد
 و احتجاب و تاکی در شک و اریاب لحظه سهو
 آید و ساعتی بخود آمده شراب الفطاع نوشید
 انوار الهی را مشاهده مناید
 تا چند در غفلت و تاکی در حجاب و حیرت لحظه سهو
 آید و آنی همیشه کردید زیرا که طلعت جبار فانی است
 و وجهت قمر لامع و با هر نور الهی در اشتراق است

در کفایت

و ساکنان انفس و آفاق در انصاع قمصی مشرق
و طلعتی منقطع و مبرق اهل لاهوت در سیر ملاکات^{تند}
و سایر در رضا جبروت و ساکت در کج
ملکوت و ساکنان ملائکات و در نیان
وجودند و انصاع و فقود ای خلق ناسوت در
عهد خویش آید و از نیان وجود خود در گذرید
که شمار ابرحق دعوت نمودم و از خواب غفلت بیدار
گردانیدم و از جام ربانی سرشار گشتید و از خمیر
و حدت اوستان و شیراست لایزال کرد
نهستان شرب زلال وستان جمال باشد
نه سرست و نیای زوال و در بجه بقا آید نه در طمطلک

فنا و اضمحلال اکنون شمارا نصیح مبلغ نمودم و از شما
ذکری در بیغ ندا شتم و بر شما بیغ حق فرستادم
تا آنکه از ظلم بدر آید و از مقام عزت منغس گردید

باسم ربی المتعال

محمد بعد طراز با طمقدیس و پس لایزال را
سزا است که لم یزل و لایزال افتاب قدس طلعت
خویش را بر افنده ساکنان رفرف لاهوت
تابان داشته و شمس قمص وجهه خود را بر افرا
سالکان طمطام جبروت رخشان گردانیده
و بدر ظهور تجلی حقیقت خود را بر نفوس افران بیدار
ملکوت سطعان آورده و نجم تجلیات لانهایات

خود را بر وندکان طریق عدل در ارض با سوت امکان
فرموده و غمام نور ظهور خویش او را عرصه چو جودات
مکنات مترکم گردانیده او بوده لم یزل در عزازل که
تجلیات لانهایات ازلیه خود را بر انفسان
ساکنین بچ قدس قدس سوت طالع فرموده و
نفحات ظهورات ابدیه خود را بر ماهیات
ذاتیات متصاعین مقام عز و عززوت نازل
گردانیده تا آنکه با حلق و یخلق بما قدر لهما و امی
سجذب بسوی آن قمص حقیقت گردیده
و آیات عظمت و قدرت الهی را در بواطن آن
خود شاهد کردند و با استبلاغ خود بفضل وجود لای

ربانی ساکن از ابواب فضل و عفو او بوده بجهت
 السنه سر و جهر خود را بقول حظه زو ابواب تقدیر
 عظمت ربانیت متلجج گردانیده و در مصراحت
 داخل شده مشاهده آثار قدرت الهی نموده
 و در مدینه و احدیت من غیر اشاره و حین غیظت
 من البکمین فیها داخل شده در قرینه احدیت کن
 غیر ان یظرون الی شرفیها وارو کرده ظهورات عنایات
 الطاف سبحانی را در حقیقت فؤاد و روح و نفس و
 جسد خویش شاهد کردند سبحان محبوب الی
 که بجز جلوه شانی ظاهر فرموده و بجز نفی آیه بدعی
 نازل گردانیده و بهر نفی احیای اجساد میت را خلق

فرموده و بفرجه جلوه تجلی قدسی از غیب الای برای خود نمود
و بفرانیه از آیات وحدت خود جذب افنده
ما خلق و یخلق کیفیست فرموده و بفر توی از انوار
قص عزت خود جلوه روشن و قلمی سطح و باهر
گردانیده تا آنکه همگی مخلوق منتهی ذروه فضل وجود
رسیده و در ظواهر و بواطن خویش تجلیات
لانهایات او را شایسته و بان مستجذب
الی لهدر دیده و منقطع الی لهدر شده و مستقطع ^{الله}
شده از ما سوای او گردیده و لم یزل در علو ازل
بجذبات قص عنایت او مستجذب بانوار طلعت
مشرق و بظهورات مظاهر قدسی او مستعلی و